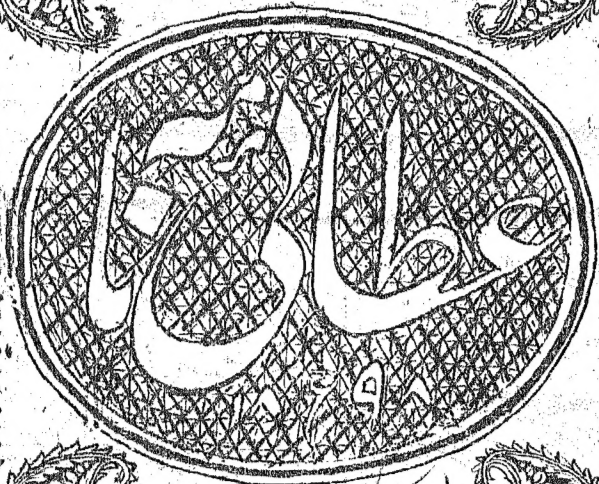


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل في كتابنا كتابنا كتابنا كتابنا



بانتقام كثر من الامت على باء رجب المرجب ١٥٣٥ هـ

در مطبعه خا فاضل محمد و اقع كهنون طبع گرد

حسب فرمایش جناب محمد عبد الغفور صاحب تاج کتب لکهنو یاز

M.A LIBRARY, A.M.U.



PE8513

۱۵۱۶

(۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

Am. ۹۵ - ۱۰۷ - ۱۰۹

دو غزل الف

خجالت زده کا کل مشکین تو سنبلی
یا سایه بخورشید گرفت ست تو سلی
خوشین جگرانشد سزاوار تحمل
جان کاستن بوسینه خراشیدن لبلی
تا روز قیامت نکند نشسته تنزل
انگیزا گردید بلبند با تانگ لبلی
بست آب روان کمر تسلی
در سایه سر و ساغر مل
آن کس که بدید جعد سنبلی
هر چیز که خواست بے تا مل

ای در عرق از عارض رنگین تو بند گل
آیا خط سبزست بگر درخ گارنگ
آسوده دلان بارغم عشق نگیرند
آرایش به کام آیام بهارست
از نیم نگاه تو عطافی شده مست
افزود کنون لطافت گل
از بهر طواف گر گلزار
اینم سزاوار بود میسر
از زلف بتان سناورد یاد
ار فیض تو یافت عطافی

سبب خجالت
گل است از
رنگین عارض
مست از
از بهر طواف
اینم سزاوار
از زلف بتان
ار فیض تو

دو غزلہ باء موحده

بی رونق ست پیش رخ آن نگار گل
بالفعل آن نگر ترا بندگی نکر و
بگذر لبوی بانغ که خود را باعث ذار
با عارض تو داشت مگر دعوی صفا
بلبل صفت ز شوق عطائی سلفش
بهار آراست از سر چپر ه گل
بزیر سایه سر و آرمیده
بایستقبال آن رفت از سرم پوش
بوصف نورسان بوستانی
ببین فیض پیرے پرستان

زین عصفه خون خور و ہمہ لیل و ناکل
باشد همیشه زرد رخ و شرمسار گل
بر پای سوگو آرتو ساز و نثار گل
کا فکند رخت بر غلہ نوک خار گل
ریند و ز نوک خامہ رنگین ہزار گل
صبا بر تاب کردہ زلف سنبیل
چو صوفی در عبادت گاہ حاصل
کہ می آید زنای شمشیر قلقل
چمن را شکریستان کرد و بلبل
عطائی مست گشت از ساغر بل

دو غزلہ باء فارسی

ہمایہ چو پرش از مے لال
پیشمرده دلان سنجہ شناسند
پارنیہ بدست تست تقویم
پر وانه صفت بروی آن شمع
پیرانہ سرشت گر عطائے

امروز نصیب ماست اقبال
این دولت را قدر لہد سال
واقف نہ شوی ز صورت حال
جان باز و مٹرس از پرو بال
از عشق ہنوز مے زند فال

دو غزلہ باء موحده
دو غزلہ باء فارسی
دو غزلہ باء موحده
دو غزلہ باء فارسی

پیش حسن روی تو اے غور مثال پاکبازان طالبِ دروے تواند پارساراد عوی عصمت نکل سپید ناصح گو مکن در راه عشق پیر و در و دل عطائی مهر دوست	ماہ کامل ہے نماید چون ہلال فرخ آن ساعیت کہ بنائی جمال بے محبت در غنیمت قیل و قال از ملاحت ترک این مریہ جمال دولت عشاق را نبود زوال
---	--

دو غزلہ تہای فوقانی

تا بر انداز و نقاب از روے گل تا بر آساید دلستان ہوا تا شود بلبل اسیر مرغ زار تا زہ تر شد و دماغ طالبان تا عطائی مست ویدار شود تبہم لب یعل تو کہ و خندان گل تو دل است مگر سرور آبان قامت توجہ تو لبخلاق مجتہم دارد تراست غمزہ جادو کہ و زمانہ آن تو کہ وہ عطائی نگاہ از مستی	مشت میزد باد و ہرزائوسے گل و سہمہ می لبت پر ہر و سہمے گل باد و چنید و امی از گیسوے گل عشق آن غنیمت و ہن از بوسے گل و در خیال تو نہ بین و سوسے گل کے شمعہ تو ز وہ چاک سنیہ بلبل کہ طوق بندیش لبست گرون حاصل نیافت تفرقہ خاطر از ہزاران دل قفا و ہرہ چو ماروت و رچہ بابل کہ انجمن لبخن مست میکند بمل
--	---

دو غزلہ تہای مشلتہ

عطا نامہ
پیش حسن روی تو اے غور مثال
پاکبازان طالبِ دروے تواند
پارساراد عوی عصمت نکل
سپید ناصح گو مکن در راه عشق
پیر و در و دل عطائی مهر دوست
ماہ کامل ہے نماید چون ہلال
فرخ آن ساعیت کہ بنائی جمال
بے محبت در غنیمت قیل و قال
از ملاحت ترک این مریہ جمال
دولت عشاق را نبود زوال
تا بر انداز و نقاب از روے گل
تا بر آساید دلستان ہوا
تا شود بلبل اسیر مرغ زار
تا زہ تر شد و دماغ طالبان
تا عطائی مست ویدار شود
تبہم لب یعل تو کہ و خندان گل
تو دل است مگر سرور آبان قامت
توجہ تو لبخلاق مجتہم دارد
تراست غمزہ جادو کہ و زمانہ آن
تو کہ وہ عطائی نگاہ از مستی
مشت میزد باد و ہرزائوسے گل
و سہمہ می لبت پر ہر و سہمے گل
باد و چنید و امی از گیسوے گل
عشق آن غنیمت و ہن از بوسے گل
و در خیال تو نہ بین و سوسے گل
کے شمعہ تو ز وہ چاک سنیہ بلبل
کہ طوق بندیش لبست گرون حاصل
نیافت تفرقہ خاطر از ہزاران دل
قفا و ہرہ چو ماروت و رچہ بابل
کہ انجمن لبخن مست میکند بمل

<p>بخت است مرا به بخت دل ثبات قدمان کجا گریزند ثبات شد آنکه در هوایش ثبات من چین ز باغ فردوس ثوباز نه زبیده ام عطائی ثبات بر آنکه شد بر دست چون خلیل ثروت براء عشق پریشانی ست بس ثمن می وصال نگیرد نقد جان ثقلت بجای پیر حسن عمل سان ثانی مبین بهیچ مرغا هر عطائیا</p>	<p>تقدیر نگاه ماه منزل خنجر کش از بر اے لعل هرگز نه شود بدوست و اصل با کوی صفت نشد مقابل در عشق زبیده به شامائل در بر مگاو وصل منوگر شود خلیل کوتاه کرده ام به سخن قصه طویل تا عشق مخلصانه نیاری بران کفیل سوگو نمیکند پیر ز قال و قیل بهت اینها تو لوا وجه اللہ است دلیل</p>
---	--

دو غزل به عربی

<p>جان پر دست گریه جهان را بهار گل جا کرده بهار که با صد زبان حال چنبدین نسیم سحر گریه نشانند جو رخزان بهر تو ویداند رون شاخ حبت و بندگر بطنائی قبول نیست جمال روی تو هر کس که دید از تماشا</p>	<p>مارا کند جوئے تو بے اختیار گل گوید شنای روی تو بر شاخسار گل از روی ناز کش بهم گریه و غبار دل کاهد برون شکستہ رخ داغدار گل آنجا که حسن است نیاید بکار گل بتافت رو و خلیل از ستارانی الحال</p>
--	--

<p>شستن از لوح چشم نقش سید وصال تیرستم بر جگر سبزه زبان سوال چشم چرخ آینه باز آینه چون غنچه لال لاف عطای تو بود و کردی گنجی جمال که دوست مقصد معراج کردگان قبول خجالت در آن بحث ماضی و محمول که روی آینه سینه ات نشسته محمول که با وجود تو گرد و غبار نشین مشغول همی کند دل عشاق کسوف ماکول</p>	<p>حمد حیات ابد ثبت نمودن بجان حرف تکل از خویش بر شمردن بفرجه صیرت شناسی همه نطق و نظر را کند حالت طور و کایم تا که بنیاید پدید حرم عصمت جانان نشد مقام فصول حدیث عشق تعلق بجائے دارد حجاب بر رخ مقصود زان سبب نیست حلال نیست بر آن خود پرست با ده عشق حکایتی که عطای تو بر آید از لب نه</p>
---	--

دو غزل خاصه معجزه

<p>بوی گیسوی تو آمد نافه تا تا رگل دید عارض حلقه تن گردید چون بیدار گل گشت اندر وصف الطاف تو شکر بار گل کاسمان با صد هزاران چشم شد نظر گل در شنای روی خوبت یزد و شفا رگل سهر شو که چشم باز کند نیکو و جمال با چشم سرگشته جهان رسین غیال</p>	<p>خنده لعل لب شد رونق بازار گل خفته شبها با خیال عارض گلزار گل خرم و خندان فراز شایخ با سهر و زبان خوبی و حسرت مگر جاگرد و رستان و هر خاصه رنگین عطای تو همچو بلبل مست شوق خوشوقت عاشقی که شود محو در خیال خلوت نشین حلقه دل را سبک ندید</p>
---	---

خورشید گر چه نور بر آفاق حید است خود را فنا کند و سیر آنکس در ریش	در جلوه گاه او گذر شب چرخ محال هرگز نگشت بهره در اند دولت وصال
خیز ما صفای شعر عطائی و دع کدر	از بحث بی محاصل و تطویل قبل و قال

دو غزل و ال مصله

دل نظر گاه تو شد ای سر خورشید خیال دیدم ام مسندی از مرد و یک چشم لباحت	خرم آن دم که در آینه مناساتی مثال بود آیا که بران جلوه کند شاه خیال
در طاب گر چه نیران بهره افکنده سر اند و امن شمع وصال تو کس دید بکف	نیست از زنده یکی دران همه در بزم وصال که چو پروانه بیفشاند ز سستی پر وصال
دارد امید عطائی ز کمال کرمست دارد بد و حسن تو سر در نقاب گل	که منور شود این چشم بانوار جمال جلوه نماند بچرخ بے حجاب گل
در یاد فیض لطف تو شهاب بر وز کرد ووش چمن طراز بریا حین نیافتی	ایضا تا یک عمر بروی در آورد آب گل گر از تبسم نشدی بهره یاب گل
دارونی در دسینه بلبل بدام نیست دارد نو بهار عطائی مجتنبی	آلا که جوهر ز شمیم شهاب گل طرز سخن نهاد ازان بر خطاب گل

دو غزل و ال معجمه

و کمریت هر نفس که بر آید ز جان دل و زرات کاشات همه منظر حق اند	و صفی است هر سخن که سر آید ز بان دل و اند مبصری که به بنید نشان دل
---	---

عطار نامه
در این کتاب
از عطار
نصفه اول
در این کتاب
از عطار
نصفه دوم

<p> الا که تافت پرتو او بر جهان دل میگوئی لامکان و همی جو مکان دل شیر و شکر فزود و یکام و دمان دل عارفان مشمول الثوار و جمال زاهدان باطن و سلوئی مستمال هر کس بر فغم خود بند و خیال از طلوع آفتاب بے زوال </p>	<p> ذوقی عرش را مقام معین کس نکند ذاتی که اصل کن و کیونست بجا او ذوق سخن بین که عطائی بدین کلام ذکر آمد مطالب اهل کمال ذکر آن مشغول توصیف تو اند ذوق و صلت در مانع طالبان ذات پاکت را کس محرم نشد ذره ذره شد عطائی فیضیاب </p>
--	---

و غزل را که مملو

<p> مجلس آرای چمن شد چهره زیبای گل ناله سامان میدید بر تختین سودا گل چون لباس نازکی زمینده بر بالا گل میر و دیر باد چون گرد و زبان آرای گل شد عطائی از شمیم کینفس شیدای گل بلند شد سخن با ترانه بلبل صبا چو عقد کناید ز طره سنبل بباغ ساخته خلوت و در انجمن حاصل </p>	<p> رونق باغ و بهار آمد رخ رعنا گل روز باز راست بادل که بر هر دم زجا راست شد بقامت جانان قیامی ناز راز دل چون غنچه پنهان آشتن استو رنگ و بو دارد مگر از عارض کارنگ تو رسید فصل بهار و نوید مقدم گل رسد بمنز جنون بگو گمیش و لدار ز دید جامه چو صوفی ز شوق قامت منور </p>
--	---

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

از معنی خود را خود
ناتوانی را

ز بهی جهان ترا قبله گاه و دار و گل
 ز زبان شده است همه تن سپهر زبان شد دل
 ز عنذ لب نیاید او اسے یک حرفش
 ز بند بست صبا چاک جیت و امن
 ز حال زار عطائی مگر خبردار د
 ز بهی ز روی تو شمرنده در گلستان گل
 ز انفعال خد و خال بیهتال شما
 ز دیدن رخ خوب تو سر بصر ادا د
 ز ماه روی تو می یافت رنگ مگر بچمن
 ز بسکه کاک عطائی سهار گل خبرت

مع غلامیہ

زنده شده شد قبا در عشق آند که ارگ
 را به بر برگ سمن بنووز رشک عارضش
 ریف دریای بهاران کشتی نظاره را
 زنده بلبل زنده کرد الحان او دی به باغ

شیخان
بسم الله الرحمن الرحیم

مکتبہ شریعت
بکرات
لاہور

مجلس شورای اسلامی
تاریخ: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

نثار فیہا گل و بہش پریشان خشن
گر کند کاک عطائی ریشہ و کار گل

دو غزلہ سین مہسلہ

سہی سروے اگر جانان بہ آور صحن بگل
اگر شمع جہالتے لبو چشم و چہرہ عول
سہی و دم خار آلودہ آسائی سبک دستی
بیاد آن می گلگون بہ نرین ایوان و
سحر باد صبا گر نافرمان زلف بکشداید
شود از نگہ آن تازہ و فرم دماغ دل
سرو کارست بلبل اگر چہ نیکو گل زلالہ
بر اسے زیب فرق عشق از گلزار دماغ دل
سزدگر و شہنبدیم عطائی زین گل تارہ
کہ از بولش فرا گیرند شتاقان فریدل
سحر باد صبا میگفت بامستان پیام گل
ایضا شدم زندہ چو باد صبحم از ذکر نام گل
بہر زلف ترا شد شادانہ کنز از نو و بشاک
ہجوم عطری سیمیت باد اندر مشام گل
ستادہ بہر پایوس صوفی قانت عرعر
سخن ان بلبل مقیم صبا میگفت گلشن
سزدگر ہجو بلبل از غزل خوانی نیاتسا
عطائی ست و مد ہوش ست از صبا گل

دو غزلہ شین معجمہ

شکوہ واد بشارت ز آمد آمد گل
نوای نالہ بر افراخت در چین بلبل
شکوہ قامت خوبان کہیں لبست بلوق
بہ نسبت قدشان سرو گردن صلصل
شیم گیسو دلدار آیدم بہ شام
صبا چو عقد کشاید ز طرہ سبیل
شوند تو بہ شکن بدان صومہ شین
چو بشنوند زینای بی زبان قلقل

نثار فیہا گل و بہش پریشان خشن
گر کند کاک عطائی ریشہ و کار گل
سہی سروے اگر جانان بہ آور صحن بگل
اگر شمع جہالتے لبو چشم و چہرہ عول
سہی و دم خار آلودہ آسائی سبک دستی
بیاد آن می گلگون بہ نرین ایوان و
سحر باد صبا گر نافرمان زلف بکشداید
شود از نگہ آن تازہ و فرم دماغ دل
سرو کارست بلبل اگر چہ نیکو گل زلالہ
بر اسے زیب فرق عشق از گلزار دماغ دل
سزدگر و شہنبدیم عطائی زین گل تارہ
کہ از بولش فرا گیرند شتاقان فریدل
سحر باد صبا میگفت بامستان پیام گل
ایضا شدم زندہ چو باد صبحم از ذکر نام گل
بہر زلف ترا شد شادانہ کنز از نو و بشاک
ہجوم عطری سیمیت باد اندر مشام گل
ستادہ بہر پایوس صوفی قانت عرعر
سخن ان بلبل مقیم صبا میگفت گلشن
سزدگر ہجو بلبل از غزل خوانی نیاتسا
عطائی ست و مد ہوش ست از صبا گل

<p>طرب را سازد او اندر چمن گل طیب جان مشتاقان ضبا باز طراز آستین و جعد و حال است طلب میکنم درین فصل فرخ بخش طراوت بسکه در کاک عطائی است</p>	<p>نوا گشت ز بهر اطراف لبیل کشاوه نافه از گیسو سبیل نوا به عنایت و صوت خلصل کنار جویبار و ساحل همی جوید بهار از دے تو سل</p>
<p>و غزله زای منقوطه</p>	
<p>ظاہر از طره تو شد و اللیل ظلمت آباد هجر از تو خراب ظل مبطون و در یغ مد ار ظلم کنم تو بر فلک زدگان ظاہر و باطنم ز تو روشن تجی رم کردم و محو اندر حضور چشم آن قاتل ظم و حسن مه پیش فروغ روی و لایم ظمین و اوغی پر خار عشق آن بلک نیست ظلم اگر گشت زب المنوع انسان ز مغرور ظریفان دشمن کوشی و یفان غرق در شو</p>	<p>والضحی از رخ تو سست طفیل سحر و وصل از عنایت تو لبیل از گروے که شد ملازم و میل که ندارند جز پناه تو خلیل که عطائی کند بغیر تو میل ایضا به پیش آن قدر غما صنوبر ماند پا و گرا بود چون پیش خورشید فلک رسما باطل که باب الطاق نقل جاس وارش شود و نه خدا نبود بروی شمع جز پروانه بیدار عطائی لب بنماوشی بدیدارش بل و اما</p>
<p>و غزله عین مملو</p>	

قدم بر آه محبت ندان آسان است
قرأت نفس انا الحق اگر چه مختصر است
قیاس گنج خوبی برنج مبینی عشت است
قمار عشق عطائی لشکر و سر بازی
قدر تو د او سر و چین را عهد الفضال
قمری بیا و آن قدر عنا سر می بلوئی
قانع بسبک شمیم تو گل گشت در چین
قسمت نکرد لاله خونین پیاله یافت
قند از لب تو یافت عطائی که در سخن

و کے کشیدن جو روح جفای یا محال
وے بنجو و چون تصور پیش از محال
نشاط باو دے ہے زحمیت خمار محال
بجافیت طحی این راه خار و ار محال
بیشتر نیست نمود و مہم چار و ہلال
بلبل بود صف آن خد گمان رنگ مستحال
کار و صبا ز زلف تو دوسیدہ شمال
داع و دل از سہوا ہے آرزوی خال
گشتند طوطیان بہر زو شکرین مقال

و غرض از این کتاب تفهیم

کلاه کج زده امر و زور گشتان گل
کشاده دست صبا ناله فتن کجوان
کناره جبهه زهر و بیهوشی است
کرم نما و بهر پای صبا بنزل دست
که انتظار عطائی برای مقدمت
کجائی ای جنون پر شور و شنگول
کند وقت صفرا را تیره و تار

فنون عشق و در باز لغزه بلبیل
ز ناز غنچه و از چین طره سبیل
و هم از مجاهده چون صوفیان
سلام ما برسان و ز خودش حدیثی نقل
نه از برای رباب و کباب و ساغر بل
ایضا که گردوازی و مست عقل مضرول
خرد و در تذکره معروف مبهول

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کتاب عشق را در سبب بیا موز	که نبود اندرش علت نه معلول
کرامت کن بدام از جام اخلاص	که گردد معیو یا دامن و مامول
کرم فرما که بر ورق زمانه	شود نظم عطائی خاص و مقبول

دو غزل که کاف فارسی

گدای کوچی عشق است شاه با اقبال	که هست ملک و دولتش معیون نوال
گذشتن از غم امروز و اندوه فردا	جلوس است بهایون و جشن با اقبال
گرفت ملک خرد را بیک سوار حنون	کشاده قلعه شکیب سکون و ثبات
گریزد آنکه ز ملکش خزد و بکوه عدم	رو بهر آنکه ز پیشش فتنه بجای ضلال
گمان سیر که عطائی مرید عقل شود	که عشق داشت و را بر طریق کسب کمال
گوید بچمن و صفت گل روی تو ملیل	بیز و بهمان عین گریه تو سبیل
گو طائر ار نی چه شاید ز سر طور	ناکرده یک جلوه ناز تو تحویل
گیرم که دگر سمیتان ماه تمام اند	از روی چو خورشید تو دارند توسل
گنزد تو لب جان بخش کشائی به تکلم	عین بکند نوش حیات از تو تسول
گفتار بگردار سپاریم عطائی	زین پس من دلدار علی الله تو کل

چهار غزل که لام

لبت بخنده کشائی اگر علی التمثیل	کلام فلسفه باطل کنم بزور دلیل
لطافت سخن جانفزای تست کز و	لبان به تشنگی وحی ترکند جبریل

از
بند
بجز
زان
تکلیف
تا در بند
نظم کلام
چونین

لباس عشق تو آنرا سحر که لایق هوا
 لغوب در و ترا پا و دوا بنام شد کار
 نقایق است مراد عطائی از همه خلق
 لاف عشق ست جمله و آن بطال
 لاله را دل مع دل پس است نشان
 لا چوراندی برا احتیاج جهان
 لائق زلف انگه شده مشط
 لوت دیوت بهشت را بگذر
 نقای تو گر از هر دو کون و آبر امل
 لباس عشق بدوش ضعیف می بستند
 لیلی غم مارا ظهور روز کجاست
 لب تو آب حیات است که دواست ملک
 لحن شعر عطائی در آدر و سماع
 لذت عشق داند آن بیدل
 لیکن آرام جاسک پر دانه ست
 لاف عشق و حساب هستی چه
 لفظ و معنی تو تا بکے نه بود

نخست بشکند آن که بت شکست خلیل
 ققیل غنچ تو بر زندگی نه تفصیل
 نخواهد از دوز و جهان هیچ بگریه و اخیل
 ایضا تا نه مری شود بصورت حال
 یاده بلبل نخبست سینه بنال
 دم الا رسادت به کمال
 که سرش زیر اثره شد پامال
 چون عطائی بجز نعیم وصال
 ایضا که غم نصیب بود البشر شد بروز ازل
 شکوه و کوه بهین و تنی گیاه ازل
 مگر نقاب کشائی ز روی بود مثل
 هجوم کرده چو ز نور که دشمن عسل
 گریه مستمان را در جدای غزل
 که سیر دار باشدش منزل
 وسعت نور خمر گهر محفل
 دل کیے و عسم دوتا مشکل
 نه کنی هیچ زمین عسل حاصل

لایس فی الارض و السما خبر دوست
اے عطائی زنا سو اگل

دوغز له میسم

می فشاند در سخن آن لعل شکر بار گل می شود از حاکس آن خندان بهار بخیزان مشک را خون سیاه غیرت خال ترش میکند غنیش بوی آن رکن پا چون صبا مست شوق آید عطائی و بهار حسن مست شوم شد و بهار حسن آن لعل بار گل منج میریزد و در حسن چین و تنسیم میشود از سایه آن رخسار گل گوئی بام ماه می چید بد و خوش آن خندان بهار میدان از گاشتهای عطائی یافتن	بگند ترسم مباد و رونق بازار گل جیب و دامن منجیل دست بهار گل جیب و جان را چاکند و از شکر آن تنهار گل غنیه تصدیق قالی را بیک زرقار گل بهای آن ار که از خوش بود و طومار گل لبیکه در وصف جمالش گروه هم تکرار گل از تبسم در کنایه آن پری و پیدار گل همچو معین دی قالی جلا خوشنار گل از سنان کار سلطان فکاک بخار گل همچو فصل نو بهار اندر خندان بسیار گل
---	---

دوغز له لولون

نقاب چهره بر انداخت و بهاران گل منو نه است ز حال کم که در سهر یاد نه گشت زان لب شیرین چو کوکبشاد سنا و گوش برآورد از بلبلان چین	بچاک سپینه برآورد و لولون گل همی ز ندید و سو سو سر چو بقیعاران گل اگر چه سر زده عمری بیک بهاران گل بیانک مقدم جانان چو روزه داران گل
--	---

نثار کرد عطائی بمقدم دلدار
نوبهار آمد فزون شد رونق بازار گل
نیت گنجای تعجب کرد فیض نوبهار
نافها و غنچهها بکشت و عطایار نسیم
نگفت جان بخش میداد و مگر اندر لعل یار
نغمه گفزار عطائی از بهار گل چهره است

ز گلشن دل دوست قلم بهر امان گل
از نظم کرد جابر طره دستار گل
بشکله چون شاخ گلبن بازو نوا گل
مشکها را سبب اندر دامن صد یار گل
عنبر سار است اندر طبله عطار گل
در خیال دوست می بیند در دیوار گل

دو شعره واو

وفا بحمی ازین بستان سنگین دل
و دای عشق نه آگنده اند هیچ متاع
و فغانگر و کس جز بقا جردان غرب
و را ظهور ز آینه دور و نده نگر و
و وفا کی عطائی کند این جوان
و عده مال و ثرا با من غم دیده کمال
و ده که عسری به تفای تو بسی خون روم
و وقت ما دیر بد نبال تو گردید دریغ
و حشت آمد ز تو ام زانکه تبر غیب گل
و آنگه اریم عطائی طالب لاله رخان

که فعل شان همه شیر است و قول شان مل
پهرون کوشند از اند هیچ در محل
ز کار نیک گردان این مبعیت مل
چو حسرت شیت قوی دشکلم تخی بنفل
که مانده اند بقی اندرون چو خرد گل
خوشکستی بقافل چو قصا ویر چنال
بود در دل وفای تو تمنای صمال
لبس گر انامیه وری داد و خریدم سفال
از بهار تو بچینند چنان فار غبال
زین سبیل و دل اندر طلب کسب کمال

ع
از اناس بکارن در جنت

دوغزلہ یاے ہوز

خود کردہ بد رو دوارا کمن خیال زہر حکیم کامل مطلق بود زلال آخ و فاد و وام کند دوست وصال تا کی زمانہ غنچ کند آسمان لال گوئی قبول خویش ہی بر سو حال دار و پیش حسن بخت افتخار گل گر چه صفا و رنگ بر آرد نزار گل در آرزوے روی توئی اختیار گل تا از نسیم زلف تو شد بوئی ار گل از سبکہ کرد ملک عطائی نثار گل	ہاں اے دل بلاکش از فلک سال سہر سحر کج کہ خیب رسد رات شہار ہر حبیب از بھائی تباں سر کشیدہ تہیز از کجا چوں ہو معکم را کجست سخت پانہ خواہ عطائی باہر سر پہا شینگد کچن در بہار گل تہیز از کجا چوں ہو معکم را کجست سخت پانہ خواہ عطائی باہر سر پہا شینگد کچن در بہار گل تہیز از کجا چوں ہو معکم را کجست سخت پانہ خواہ عطائی باہر سر پہا شینگد کچن در بہار گل
--	--

غزل ہمزہ

نگہ کن ز آب تاب زلف سینہ بخور با ما دوتا چیسائے مل شنو یکہ زمینا بانگ قتل بنالہ ساز کن مانند بلبیل بلبل و اندر گلو تا کہ چو حاصل	سینہ ناظر بہ صورت گل بخور با ما دوتا چیسائے مل شنو یکہ زمینا بانگ قتل بنالہ ساز کن مانند بلبیل بلبل و اندر گلو تا کہ چو حاصل
--	--

دو غزلہ بای تھانی

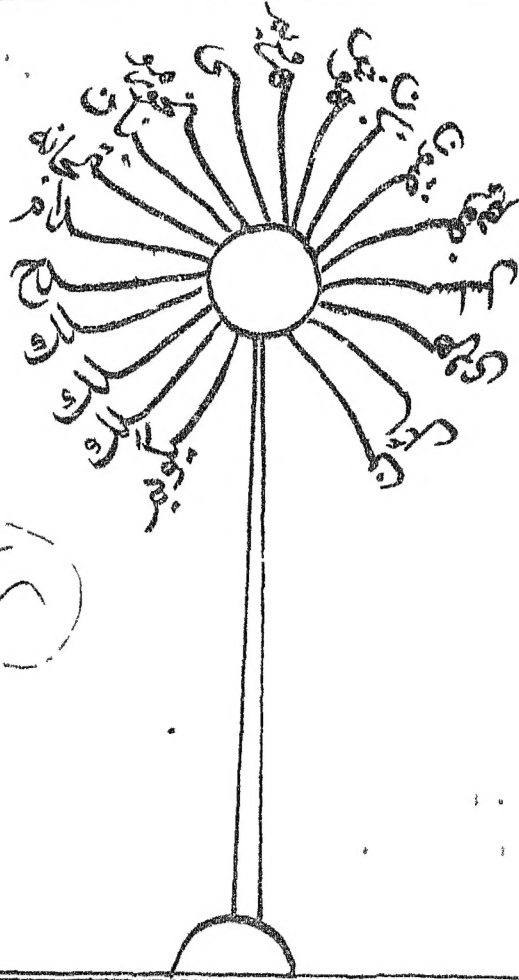
<p>یک خندہ لبان تو صد نو بہار گل یاد تو یا فتنہ ست چو آب خضر کجام نیگار بر و خال تو مشک ختن تمام یکیرہ بیا بسوے چین کو سر نیاز یک گل اگر طلب عطائی کند کے یاد آنکہ بودہ بجوم خالق جلیل یاد آنکہ پیش از آمدنت از رحم برون یکیرہ بیا بپای طلب سر فکندہ شیر یک دم نہ بیا د جهان آفرین بام یک چند پنڈنا صبح مشفق بکار بند</p>	<p>یک جلوہ جمال تو دلدار گل لب ترئے کند بہ لب جو بہار گل تاراج کرد حسن تو یکہ سر دیار گل گیر وہ بیا بوس تو عارفخار گل آرور گاشن منخش صد سہار گل پیدا نمود خلق تو بر صورت جمیل بہر تو آفرید گو ارا خداے غیل شاید کہ بگذری تنہا گاہ بوسیل در بند نفس و طبع نہ بماندہ ذلیل سہر کا میابی تو عطائی بوسیل</p>
---	---

ایک
دو
تین
چار
پانچ
شش
ہفت
آٹھ
نہ
دس

صنعت مربع

از غالیہ	صد سلسلہ	دارد	رب	وقت	مربع	بجای
صد سلسلہ	برجائن	رشتن	تپ	مربع	بجای	بجای
دارد	رشتن	سبک	تپ	مربع	بجای	بجای
رب	تپ	سبک	تپ	مربع	بجای	بجای

رباعی در صنعت شجر



استهوار تمام علوم و فنون کی کتا ہیں و نیز اشیا و ساخت کهنوشل تمان کلین دکلاه و قدر زائی و تمان
عطریات و ظروف مسی و تبرجی دادویات مثل سرمه کاؤرہیم سیفی و غیرہ و غیرہ کترین کے کارخانہ انوار یوسفی
بکفایت روانہ ہوتے ہیں۔ ایک آنہ کا کٹ آنے پر دکان کی فرست و ایک ہلہ ضربی جدید نہایت عمدہ
شائقین علوم و فنون کو ارسال ہوتی ہے۔ بلا آنے کا کٹ کے نہ روانہ ہوگی۔

المشتر محمد عبدالغفور تاجر کتب لکھنؤ جو کہ مہتمم مطبع انوار یوسفی

R
۱۹۱۳۸۸۱

CALL No. { ۴۳۱۴ ACC. No. ۱۸۱۳

AUTHOR عطاء

TITLE عطاء نام

Class No. ۱۹۱۳۸۸۱ Acc. No. ۱۸۱۳
Book No. ۴۳۱۴

Author عطاء

Title عطاء نام

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

STAMPED AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

